Vorwort

[1]Da schon viele es unternommen haben, Bericht zu geben von den Geschichten, die unter uns ergangen sind,[2]wie uns das übergeben haben, die es von Anfang selbst gesehen und Diener des Wortes gewesen sind:[3]so habe ich es auch für gut angesehen, nachdem ich alles von Anfang an mit Fleiß erkundet habe, dass ich es dir, mein geehrter Theophilus, in fortlaufender Ordnung aufschriebe,[4]damit du den gewissen Grund der Lehre erfährst, in der du unterrichtet bist.

Ankündigung der Geburt des Johannes

[5]Zu der Zeit des Herodes, des Königs von Judäa, lebte ein Priester von der Ordnung Abia, mit Namen Zacharias, und seine Frau war von den Töchtern Aarons und hieß Elisabeth.[6]Sie waren aber beide fromm vor Gott und wandelten in allen Geboten und Satzungen des HERRN untadelig.[7]Und sie hatten kein Kind; denn Elisabeth war unfruchtbar, und beide waren wohl betagt.

[8]Und es begab sich, als er den Priesterdienst vor Gott versah zur Zeit seiner Ordnung,[9]nach dem Brauch des Priestertums, dass er bestimmt wurde zu räuchern; und er ging in den Tempel des HERRN.[10]Und die ganze Menge des Volks war draußen und betete zur Stunde des Räucherns.[11]Es erschien ihm aber der Engel des HERRN und stand zur rechten Seite des Räucheraltars.[12]Und als Zacharias ihn sah, erschrak er, und es fiel Furcht über ihn.[13]Aber der Engel sprach zu ihm: Fürchte dich nicht, Zacharias! Denn dein Gebet ist erhört, und deine Frau Elisabeth wird dir einen Sohn gebären,

مقدّمة

[1]از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،[2]چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،[3]من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایهٔ به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،[4]تا صحّت آن کلامی را که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.

خبر تولّد یحیی

[5]در ایّام هیرودیس، پادشاه یهودیّه، کاهنی زکرّیا نام از فرقه ابیّا بود که زن او از دختران هارون بود و الیصابات نام داشت.[6]و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی‌عیب سالک بودند.[7]و ایشان را فرزندی نبود زیرا که الیصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.

[8]و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهانت می‌کرد،[9]حسب عادت کهانت، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.[10]و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند.[11]ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت.[12]چون زکرّیا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.[13]فرشته بدو گفت: ای زکریّا، ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجهات الیصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید.[14]و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.[15]زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح‌القدس خواهد بود.[16]و بسیاری از بنی‌اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.[17]و او به روح و قوّت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعدّ برای خدا مهیّا سازد.[18]زکریّا به فرشته گفت: این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجهام دیرینه سال است؟[19]فرشته در جواب وی گفت: من جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم و فرستاده شدم تا به تو

und du sollst ihm den Namen Johannes geben.[14]Und du wirst Freude und Wonne haben, und viele werden sich über seine Geburt freuen.[15]Denn er wird groß sein vor dem HERRN; Wein und starkes Getränk wird er nicht trinken und wird noch im Mutterleib erfüllt werden mit dem Heiligen Geist.[16]Und er wird viele der Kinder Israels zu Gott, ihrem HERRN, bekehren.[17]Und er wird vor ihm hergehen im Geist und der Kraft des Elia, zu bekehren die Herzen der Väter zu den Kindern und die Ungläubigen zu der Klugheit der Gerechten, zuzurichten dem HERRN ein Volk, das bereitet ist.[18]Und Zacharias sprach zu dem Engel: Woran soll ich das erkennen? Denn ich bin alt und meine Frau ist betagt.[19]Der Engel antwortete und sprach zu ihm: Ich bin Gabriel, der vor Gott steht, und ich bin gesandt, mit dir zu reden und dir dies zu verkündigen.[20]Und siehe, du wirst stumm werden und nicht reden können bis auf den Tag, an dem dies geschehen wird, weil du meinen Worten nicht geglaubt hast, die erfüllt werden sollen zu ihrer Zeit.[21]Und das Volk wartete auf Zacharias und wunderte sich, dass er so lange Zeit im Tempel zubrachte.[22]Und als er herauskam, konnte er nicht mit ihnen reden; und sie merkten, dass er eine Erscheinung gesehen hatte im Tempel. Und er winkte ihnen und blieb stumm.

[23]Und es begab sich, als die Zeit seines Dienstes vorüber war, ging er heim in sein Haus.[24]Und nach diesen Tagen wurde seine Frau Elisabeth schwanger und sie verbarg sich fünf Monate und sprach:[25]So hat mir der HERR getan in den Tagen, als

سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.[20]و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخنهای مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.[21]و جماعت منتظر زکریّا می‌بودند و از طول توقّف او در قدس متعجّب شدند.[22]امّا چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد وساکت ماند.

[23]و چون ایّام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.[24]و بعد از آن روزها، زن او الیصابات حامله شده، مدّت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت،[25]به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.

خبر تولّد عیسی

[26]و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.[27]نزد باکره‌ای نامزد مردی مسمّیٰ به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.[28]پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: سلام بر تو، ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.[29]چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکّر شد که این چه نوع تحیّت است.[30]فرشته بدو گفت: ای مریم، ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای،[31]و اینک، حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.[32]او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلیٰ، مسمّیٰ شود، و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.[33]و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.

[34]مریم به فرشته گفت: این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناختهام؟[35]فرشته در جواب وی گفت: روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوّت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، ازآن‌جهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده خواهد شد.[36]و اینک، الیصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خواندند.[37]زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.[38]مریم گفت: اینک، کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود. پس

er mich angesehen hat, um meine Unehre unter den Menschen von mir zu nehmen.

Ankündigung der Geburt Jesu

[26]Und im sechsten Monat wurde der Engel Gabriel von Gott gesandt in eine Stadt in Galiläa, die heißt Nazareth,[27]zu einer Jungfrau, die verlobt war mit einem Mann mit dem Namen Joseph, vom Hause David: und die Jungfrau hieß Maria.[28]Und der Engel kam zu ihr hinein und sprach: Sei gegrüßt, du Begnadete! Der HERR ist mit dir, du Gesegnete unter den Frauen![29]Als sie ihn aber sah, erschrak sie über seine Rede und dachte: Was für ein Gruß ist das?[30]Und der Engel sprach zu ihr: Fürchte dich nicht, Maria! Denn du hast Gnade gefunden bei Gott.[31]Siehe, du wirst schwanger werden und einen Sohn gebären, und du sollst ihm den Namen Jesus geben.[32]Der wird groß sein und Sohn des Höchsten genannt werden; und Gott der HERR wird ihm den Thron seines Vaters David geben;[33]und er wird König sein über das Haus Jakob ewiglich, und sein Königreich wird kein Ende haben.

[34]Da sprach Maria zu dem Engel: Wie soll das zugehen, wenn ich doch von keinem Mann weiß?[35]Der Engel antwortete und sprach zu ihr: Der Heilige Geist wird über dich kommen, und die Kraft des Höchsten wird dich überschatten; darum wird auch das Heilige, das von dir geboren wird, Gottes Sohn genannt werden.[36]Und siehe, Elisabeth, deine Verwandte, ist auch schwanger mit einem Sohn in ihrem Alter und ist jetzt im sechsten Monat, von der man sagt, sie sei unfruchtbar.[37]Denn bei Gott ist kein Ding unmöglich.[38]Maria aber sprach: Siehe ich bin des HERRN Magd;

فرشته از نزد او رفت.

ملاقات مریم با الیصابات

[39]در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیّه بشتاب رفت.[40]و به خانهٔ زکریّا درآمده، به الیصابات سلام کرد.[41]و چون الیصابات سلام مریم را شنید، بچه در رَحم او به حرکت آمد و الیصابات به روح‌القدس پر شده،[42]به آواز بلند صدا زده گفت: تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمرهٔ رحم تو.[43]و از کجا این به من رسید که مادرِ خداوندِ من، به نزد من آید؟[44]زیرا اینک، چون آواز سلام تو گوش زدِ من شد، بچه از خوشی در رَحِم من به حرکت آمد.[45]و خوشابحال او که ایمان آوَرْد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.

سرود مریم

[46]پس مریم گفت: جان من خداوند را تمجید می‌کند،[47]و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد،[48]زیرا بر حقارتِ کنیزِ خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند،[49]زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدّوس است،[50]و رحمت او نسلاً بعد نسل است بر آنانی که از اومی‌ترسند.[51]به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبّران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.[52]جبّاران را از تختها به زیر افکند و فروتنان را سرافراز گردانید.[53]گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولتمندان را تهیدست ردّ نمود.[54]بندهٔ خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیّت خویش،[55]چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریّت او تا ابدالآباد.[56]و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند، پس به خانهٔ خود مراجعت کرد.

تولّد یحیی

[57]امّا چون الیصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.[58]و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند.[59]و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریّا را بر او می‌نهادند.[60]امّا مادرش ملتفت شده، گفت: نی، بلکه به یحیی نامیده می‌شود.[61]به وی گفتند: از قبیله تو هیچ‌کس این اسم را ندارد.[62]پس به پدرش اشاره

mir geschehe, wie du gesagt hast. Und der Engel ging fort von ihr.

Maria bei Elisabeth

39 Maria aber machte sich auf in jenen Tagen und ging eilends auf das Gebirge zu einer Stadt in Juda 40 und kam in das Haus des Zacharias und grüßte Elisabeth. 41 Und es geschah, als Elisabeth den Gruß Marias hörte, da hüpfte das Kind in ihrem Leib. Und Elisabeth wurde voll Heiligen Geistes 42 und rief laut und sprach: Gesegnet bist du unter den Frauen, und gesegnet ist die Frucht deines Leibes! 43 Und woher geschieht mir das, dass die Mutter meines HERRN zu mir kommt? 44 Siehe, als ich die Stimme deines Grußes hörte, hüpfte das Kind mit Freuden in meinem Leib. 45 Und o selig bist du, die du geglaubt hast! Denn es wird vollendet werden, was dir gesagt ist von dem HERRN.

Marias Lobgesang

46 Und Maria sprach: Meine Seele erhebt den HERRN, 47 und mein Geist freut sich über Gott, meinen Heiland; 48 denn er hat die Niedrigkeit seiner Magd angesehen. Siehe, von nun an werden mich selig preisen alle Kindeskinder; 49 denn er hat große Dinge an mir getan, der da mächtig ist und dessen Name heilig ist. 50 Und seine Barmherzigkeit währt von Geschlecht zu Geschlecht bei denen, die ihn fürchten. 51 Er übt Gewalt mit seinem Arm und zerstreut, die hoffärtig sind in ihres Herzens Sinn. 52 Er stößt die Gewaltigen vom Thron und erhebt die Niedrigen. 53 Die Hungrigen füllt er mit Gütern und lässt die Reichen leer ausgehen. 54 Er hilft seinem Diener Israel wieder auf und gedenkt der

کردند که، او را چه نام خواهی نهاد؟ 63 او تختهای خواسته بنوشت که: نام او یحیی است! و همه متعجب شدند. 64 در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلّم شد. 65 پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همهٔ کوهستان یهودیّه شهرت یافت. 66 و هر که شنید، در خاطر خود تفکّر نموده، گفت: این چه نوع طفل خواهد بود؟ و دست خداوند با ویمی‌بود.

سرود و نبوّت زکریا

67 و پدرش زکریّا از روح‌القدس پر شده، نبوّت نموده، گفت: 68 خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقّد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد 69 و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانهٔ بندهٔ خود داود. 70 چنانچه به زبان مقدّسین گفت که، از بدوِ عالم انبیای او می‌بودند، 71 رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند، 72 تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدّس خود را تذکّر فرماید، 73 سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد، 74 که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بیخوف عبادت کنیم، 75 در حضور او به قدّوسیّت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود. 76 و تو ای طفل، نبیحضرت اعلیٰ خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیّا سازی، 77 تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان. 78 به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود، 79 تا ساکنان در ظلمت و ظلّ موت را نور دهد و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.

80 پس طفل نمّو کرده، در روح قوّی می‌گشت و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می‌برد.

Barmherzigkeit,[55]wie er geredet hat zu unseren Vätern, Abraham und seinem Samen ewiglich.[56]Und Maria blieb bei ihr etwa drei Monate; danach kehrte sie wieder heim.

Die Geburt Johannes des Täufers

[57]Für Elisabeth aber kam die Zeit, dass sie gebären sollte; und sie gebar einen Sohn.[58]Und ihre Nachbarn und Verwandten hörten, dass der HERR große Barmherzigkeit an ihr getan hatte, und freuten sich mit ihr.[59]Und es begab sich am achten Tag, da kamen sie, das Kindlein zu beschneiden, und sie nannten ihn nach seinem Vater Zacharias.[60]Aber seine Mutter antwortete und sprach: Nein, nicht so, sondern er soll Johannes heißen.[61]Und sie sprachen zu ihr: Es ist doch niemand in deiner Verwandtschaft, der so heißt.[62]Und sie winkten seinem Vater, wie er ihn nennen lassen wollte.[63]Und er forderte ein Täfelchen und schrieb darauf: Er heißt Johannes. Und sie wunderten sich alle.[63]Und sogleich wurde sein Mund und seine Zunge aufgetan, und er redete und lobte Gott.[65]Und es kam eine Furcht über alle Nachbarn; und die ganze Geschichte wurde überall auf dem jüdischen Gebirge bekannt.[66]Und alle, die es hörten, nahmen es zu Herzen und sprachen: Was, meinst du, wird aus dem Kindlein werden? Denn die Hand des HERRN war mit ihm.

Lobgesang des Zacharias

[67]Und sein Vater Zacharias wurde voll Heiligen Geistes, weissagte und sprach:[68]Gelobt sei der HERR, der Gott Israels! Denn er hat sein Volk besucht und ihm Erlösung geschaffen[69]und hat uns aufgerichtet ein Horn des Heils in dem

RLT © Copyright 2018 logoshouse.com | OPV © Copyright 2019 logoshouse.com

Haus seines Dieners David,[70]wie er
vorzeiten geredet hat durch den Mund
seiner heiligen Propheten:[71]dass er uns
errettete von unseren Feinden und von der
Hand aller, die uns hassen,[72]und
Barmherzigkeit erzeigte unseren Vätern
und gedächte an seinen heiligen
Bund[73]und an den Eid, den er geschworen
hat unserem Vater Abraham, uns zu
geben,[74]dass wir, erlöst aus der Hand
unserer Feinde, ihm dienten ohne Furcht
unser Leben lang[75]in Heiligkeit und
Gerechtigkeit, die ihm gefällig ist.[76]Und
du, Kindlein, wirst ein Prophet des
Höchsten genannt werden. Du wirst vor
dem HERRN hergehen, dass du seinen
Weg bereitest[77]und Erkenntnis des Heils
gebest seinem Volk, in der Vergebung
ihrer Sünden;[78]durch die herzliche
Barmherzigkeit unseres Gottes, durch die
uns besucht hat der Aufgang aus der
Höhe,[79]damit er erscheine denen, die da
sitzen in Finsternis und Todesschatten,
und richte unsere Füße auf den Weg des
Friedens.
[80]Und das Kindlein wuchs und wurde stark
im Geist; und er war in der Wüste, bis zu
dem Tag, an dem er hervortreten sollte vor
das Volk Israel.

RLT © Copyright 2018 logoshouse.com | OPV © Copyright 2019 logoshouse.com